

علل انحطاط و فروپاشی عثمانی

عبدالله شهبازی

عثمانی به عنوان بزرگ‌ترین و پهناورترین دولت اسلامی پس از فروپاشی خلافت عباسی شناخته می‌شود.^۱ این دولت در سده‌های هفتم و هشتم هجری / سیزدهم و چهاردهم میلادی در سرزمین آناتولی ظهور کرد؛^۲ در نیمه دوم سده چهاردهم، به

1. osworth, "The new opædia of sam." D R dition 1. 1999. Konink i ke ri N Leiden, The Nether ands.

۲. درباره اصل و نسب عثمانیان اختلاف نظر وجود دارد و با توجه به فقدان مدارک مستند تاریخی به نظر می‌رسد که نتوان در این باره به حکم قطعی رسید. بنا به روایات سنتی، نیای خاندان عثمانی فردی به نام سلیمان شاه، رهبر قبیله قایی، است که در اواخر سده ششم هجری / دوازدهم میلادی در ناحیه کوچکی به نام ماهان در شمال شرق ایران حکومت می‌کرد. وی در اواخر سده هفتم هجری / سیزدهم میلادی برای رهایی از مرگ و اسارت به دست مغولان، که یورش خود را آغاز کرده بودند، به همراه هزاران ترکمن دیگر به غرب گریخت. سلیمان شاه در رود فرات خفه شد و پس از وی قبیله‌اش از هم گسیخت. دو تن از فرزندان وی بقایای قبیله را به خراسان بازگردانیدند و به خدمت مغولان درآمدند. یکی از پسرانش به نام ارضغول بخشی از قبیله را به آناتولی کوچ داد. ارضغول نیای خاندان عثمانی است. زمانی که مغولها حمله خود را از طریق عراق به داخل آناتولی شرقی آغاز کردند، ارضغول برای مقابله با مغولها حمله خود را از طریق عراق به داخل آناتولی شرقی شروع کرد. ارضغول برای مقابله با مغولها با بیزنطیها نزدیک به ۴۰۰ نفر از افراد قبیله خود به خدمت سلجوقیان روم درآمد و سلطان سلجوق در ازای این خدمت زمینهایی را در نواحی مرزی آناتولی غربی به آنان واگذار کرد. پس از مرگ ارضغول (حوالی سال ۶۷۹ق. / ۱۲۸۰م.) این قلمرو همراه با بخشی از قبیله قایی که قبلاً بر عهده او بود، به پسرش عثمان واگذار شد. روایت دیگری نیز وجود دارد که عثمانیان پیوندی با سلجوقیان روم نداشتند و قبایل کوچ‌نشین بودند که در سده ششم هجری / دوازدهم میلادی در منطقه پراکنده شدند. آنان به مدت دو سده به صورت اقوام کوچ‌نشین زیستند و خدمات نظامی خود را به حکمرانان عرضه کردند؛ ولی بعدها که به قدرت رسیدند چنین رواج دادند که در اصل فرماندهان نظامی بودند نه عنایر ساده. (استانفورد شاور، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان‌زاده، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۴۱).

به نوشته اوزون چارشلی، عثمانیان در اصل سران یکی از طوایف ترک اوغوز بودند. اوغوزها (اوقوزها) به ۲۴ طایفه تقسیم می‌شدند. یکی از این طوایف «قایی» است که با طایفه «بیات» نزدیک است و هر دو به

رهبری بایزید اول (ایلدرم بایزید)^۱ قلمرو آن در قاره اروپا گسترش چشمگیر یافت و در اوائل نیمه دوم سده پانزدهم با فتح قسطنطنیه، به رهبری سلطان محمد دوم (فاتح)، در مقام تنها وارث امپراتوری روم شرقی (بیزانس) جای گرفت.^۲ بدینسان، در پایان سده پانزدهم دولت عثمانی به اوج اقتدار و شکوه خود دست یافت؛ اقتدار و شکوهی که بیش از یک سده دوام آورد. در این دوران، عثمانی نه تنها از نظر وسعت قلمرو و کثرت اتباع، اقتدار نظامی و سیاسی، نظم و سامان اجتماعی و ثروت دولت و سعادت و رفاه ملت - اولین دولت اروپایی به شمار می‌رفت، بلکه از نیمه سده شانزدهم میلادی خود را وارث رسمی خلافت اسلامی^۳ و رهبر جهان اسلام نیز می‌دانست. در این زمان، عثمانی کشوری پهناور بود که قلمرو آن در اروپا تا نزدیکی شهر وین (پایتخت امپراتوری هابسبورگ) امتداد داشت، بخش عمده سرزمینهای جنوب دریای مدیترانه و شبه جزیره عربستان را در بر می‌گرفت، از شمال به رود دن و از شرق به مرزهای ایران محدود بود. از منظر اروپاییان غربی این دولت مهم‌ترین تجلی تمدن اسلامی به شمار می‌رفت و داد و ستد و تعارضهای فرهنگی و سیاسی و نظامی با آن نقش اصلی در تکوین انگاره‌های

→ نیره‌گون خان تعلق داشتند. «قایی» به معنی مستحکم و صاحب قدرت است و «بیات» به معنی ثروتمند. پس از سده نهم میلادی قایبها همراه با سلجوقیان وارد ایران شدند و در نواحی خراسان اقامت گزیدند و سپس در اثر حمله مغول همراه با نیروهای خوارزمشاهیان به آذربایجان و آناتولی شرقی مهاجرت کردند. بخشی از آنان، به سرکردگی ارطغول، امیرنشین عثمانی را تأسیس کردند. (اسماعیل حقی و اورون جازشلی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوینخت، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۸، ج ۱، صص ۱۱۱-۱۲۵) عثمان بیگ (متوفی ۷۲۵ق. ۱۳۲۴م.) پسر کوچک ارطغول است. او با نام عثمان اول غازی به عنوان بنیادگذار دولت عثمانی شناخته می‌شود. ۱. ایلدرم بایزید: بایزید را چگونه

۲. به نوشته استانفورد شاو «پس از فتح قسطنطنیه مسلمانان جهان محمد را در مقام رهبر جهاد با مسیحیت تأیید کردند... محمد به تدریج خود را نه تنها وارث روم شرقی بلکه در مقام فرمانروایی بر یک امپراتوری جهانی یافت». (شاو، همان مأخذ، ج ۱، ص ۱۱۶) به نوشته تاریخ اسلام کیمبرج، «فتح قسطنطنیه محمد دوم را یک شبه به صورت معروف‌ترین سلطان در جهان اسلام درآورد». (ب.م. هولت و آن.ک.س. لمبتون، تاریخ اسلام، ترجمه محمد آرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸، ص ۳۹۴)

۳. هلاکو خان مغول در صفر ۶۵۶ق. ۱۲۵۸م. بغداد را تصرف کرد و با قتل خلیفه المستعصم بالله (۶۶۰ق) به خلافت عباسی در بغداد پایان داد. در این زمان، ابوالقاسم احمد المستنصر بالله، وارث خلافت عباسی، به قاهره گریخت و در پناه الملک‌الظاهر رکن‌الدین بیبرس بندقداری، سلطان مملوک مصر، قرار گرفت. به این ترتیب خلافت عباسی در قاهره تا ۱۷ نسل تداوم یافت. خلفای قاهره فاقد نقش سیاسی و اجرایی بودند و بیشتر به عنوان رهبر دینی شناخته می‌شدند. محمدالمتوکل علی‌الله سوم (متوفی حوالی ۹۵۰ق. / ۱۵۴۳م.) آخرین خلیفه عباسی، در دوران سلیم اول یا سلیمان قانونی از منصب خلافت به سود سلطان عثمانی چشم پوشید و به این ترتیب خلافت از خاندان عباسی به خاندان عثمانی انتقال یافت. خلافت عثمانی در ۲۶ رجب ۱۳۴۲ق. ۳۰ مارس ۱۹۲۴م. با رأی مجلس بزرگ ملی ترکیه منقرض شد.



سلطان محمد فاتح

داشت که غربیان از اسلام کسب کردند. مورخان مرگ سلیمان قانونی (۲۰ صفر ۹۷۵ ق. / ۵ سپتامبر ۱۵۶۶ م.) را نقطه عطفی در تاریخ عثمانی و سرآغاز فرایند انحطاط تدریجی این دولت می‌دانند. در واقع، این انحطاط هرچند در اواخر سده شانزدهم میلادی، پس از مرگ سلیمان، رخ نمود و در نیمه اول سده هفدهم شتاب گرفت، ولی بنیادهای اجتماعی آن در دوران حکومت سلیمان و در اوج شکوه دولت عثمانی تکوین یافت. سیر افول مداوم دولت عثمانی مقارن و همپیوند با سیر ظهور و اعتلای روزافزون تمدن جدیدی است که در اروپای غربی سربرکشید. این دو تحول موازی بخش مهمی از فرایند عظیمی را شکل داد که

۱. برای آشنایی با نقش عثمانی در تکوین انگاره غربی از اسلام بنگرید به:

Norman Danie . *s. am. urope and mpire*. dimbur h The ni ersit ress. 19 . pp. 11 .

سرنوشت بشریت را در طول سده‌های اخیر رقم زد و سرانجام در اوایل سده بیستم میلادی جغرافیای سیاسی کنونی جهان را پدید آورد.
در تبیین علل انحطاط عثمانی به طور عمده باید به عوامل زیر توجه کرد:

۱. افزایش جمعیت و پیامدهای آن

در طول سده شانزدهم، جمعیت عثمانی به شکلی عظیم افزایش یافت. این افزایش جمعیت بر روند افزایش سطح زیر کشت اراضی کشاورزی پیشی گرفت. تعادل میان این دو از دست رفت و به پیدایش توده کثیری «اضافه جمعیت» انجامید. به نوشته استفورد شاو، جمعیت عثمانی طی سده شانزدهم تقریباً دو برابر شد.

مشکلات ازدیاد جمعیت بیشتر از افزایش شدید مولید و کاهش میزان مرگ و میر ناشی می‌شد و همین امر خود از یک دوره صلح و امنیت در امپراتوری عثمانی و کاهش شیوع طاعون نشئت می‌گرفت. بنابراین، میزان جمعیت خواستار کار و زمین بسیار فراتر از امکانات امپراتوری بود.^۱

افزایش جمعیت منجر به پیدایش توده انبوهی از جوانان بیکار شد. این «اضافه جمعیت» هر چند در جنگها سودمند بود ولی پس از متوقف شدن گسترش عثمانی در قاره اروپا، در پایان سده شانزدهم، به عاملی مؤثر در نابسامان کردن ساختار اجتماعی و سیاسی بدل شد. بخشی از این جمعیت به صفوف نظامیان، بخشی به دستگاه دولتی و بخشی به «سفته‌ها»^۲ (طلاب علوم دینی) پیوستند. این امر سبب افزایش شمار شاغلان در دیوان سالاری و نیز تورم طلاب علوم دینی شد که متناوباً مدارس خود را ترک می‌کردند و برای گردآوری وجوهات به روستاها می‌رفتند.

بعضی از این سفته‌ها که عددشان از نیمه قرن دهم/ شانزدهم به صورتی عجیب افزایش یافته بود، گروههایی را تشکیل می‌دادند که همچون ابرهایی از ملخها بر سر دهکده‌ها فرود می‌آمدند. تشخیص بعضی از آنان از دسته‌های راهزنان غیرممکن بود.^۳

شمار ینگلی چریکان در دوران سلیمان قانونی، که اوج قدرت نظامی عثمانی است،

۱. شاو، همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲. طلاب عثمانی ابتدا «سوخته» (sukhte) نامیده می‌شدند. این واژه بعدها به صورت «سفته» (softa) رواج یافت.

۳. See also, Ann K. Lambton, Bernard Lewis[ed], *The Cambridge History of Islam*, Cambridge University Press, 1977, vol. 1, p. 100.

تنها ۱۲۰۰۰ نفر بود. این رقم در سالهای سلطنت مراد سوم بیش از دو برابر شد و به ۲۷۰۰۰ نفر رسید؛ در دوران محمد سوم ۴۵۰۰۰ نفر، در دوران احمد اول ۴۷۰۰۰ نفر^۱ و در پایان سلطنت ابراهیم (۱۶۴۸) نزدیک به ۵۰ هزار نفر بود.^۲ در زمان مراد چهارم کل نیروهای نظامی عثمانی در ۲۰۰ هزار نفر تثبیت شد.^۳ در سال ۱۶۵۰ حقوق سالیانه ینگی چریکان تقریباً ۸۰۰ هزار غروش، معادل ۷۶۸ هزار پوند استرلینگ، بود.^۴ ترخونچی احمد پاشا در اصلاحات خود (۱۶۵۲) تعداد ینگی چریکان را در ۵۰ هزار نفر و تعداد سپاهیان (سواره نظام قیوقلی) را در ۲۵۹۰۰ نفر ثابت کرد.^۵

در اینجا این پرسش بنیادین مطرح است که چرا در اروپای غربی پدیده «انفجار جمعیت» به عاملی مهم در توسعه این مناطق بدل شد و پایه ظهور تمدن جدید غرب قرار گرفت ولی در عثمانی تأثیری معکوس بخشید؟ برای یافتن پاسخ به این پرسش باید

1. John Kin s e r i e. *The ektashi rder of Der ishes*. London. Lu ac o., 19 . p. 7 .

۲. جوزف | هامر پورگشتال، تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، تهران، زرین، ۱۳۶۷-۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۱۲۶.

مشخصات متن اصلی به آلمانی و ترجمه فرانسه آن، که در زمان حیات هامر - پورگشتال انتشار یافته، چنین است:

Joseph on ammer [Joseph. Freiherr on ammer pur sta (177 18)]. *eschichte des osmanischen Reiches*. 1 o. (18 7 . reprinted 19) French translation *histoire de L'empire ottoman depuis on it me us u a nos Jous*. 18 o. (18).

تاریخ امپراتوری عثمانی هامر - پورگشتال مهم‌ترین و معتبرترین مأخذ اروپایی در زمینه تاریخ عثمانی به شمار می‌رود و بر انبوهی از اسناد و مدارک دیپلماتیک استوار است. ترجمه فارسی این اثر گرانسنگ در دوران ناصری براساس متن فرانسه صورت گرفته و در ربیع‌الاول ۱۳۱۳ق. به پایان رسیده است. جوزف هامر - پورگشتال در سال ۱۷۷۴ در شهر گراتس به دنیا آمد. زبانهای ترکی و فارسی را در آکادمی سلطنتی خاورمیانه در وین آموخت. در سال ۱۷۹۹ به استانبول اعزام و در سال ۱۸۰۲ دبیر سفارت اتریش در استانبول شد. در سال ۱۸۰۷ در مقام مترجم در دربار وین جای گرفت. در سالهای ۱۸۲۷-۱۸۲۹ ریاست آکادمی علوم دین را که به پیشنهاد خود او تأسیس شده بود، بر عهده داشت. آثار دیگری عبارتند از: تاریخ هنر و شعر عثمانی (۴ جلد)، تاریخ علوم و ادبیات عرب (۷ جلد)، ترجمه دیوان حافظ؛ این همان ترجمه‌ای است که مورد مطالعه گونه قرار گرفت و بر او تأثیر نهاد. هامر - پورگشتال در سال ۱۸۵۶ در وین درگذشت. زکی علی آبادی مازندرانی در عهد ناصرالدین شاه قاجار به ترجمه تاریخ امپراتوری عثمانی هامر پورگشتال پرداخت و در ربیع‌الاول ۱۳۱۳ق. آن را به پایان برد. کتاب فوق در سالهای ۱۳۶۷-۱۳۶۹ با تلاش جمشید کیان‌فر همراه با فهرستهای دقیق و مفید به شکلی شایسته به چاپ رسیده است.

۳. همان مأخذ، ج ۳، صص ۲۰۵۹-۲۰۶۰.

۴. همان مأخذ، ص ۲۱۸۰.

۵. ترخونچی احمد پاشا تعداد سپاهیان را ۲۵۹۰۰ نفر و تعداد ینگی چریکان را ۵۰ هزار نفر قرار داد. (هامر پورگشتال، ج ۳، ص ۲۲۷۶) این رقم اشتباه است و شمار سپاهیان باید ۲۵۹۰۰ باشد. در همانجا آمده: اگر قره مراد پاشای صدر اعظم می‌خواست به وعده خود وفا کند و اخراج شدگان را به سرکار باز گرداند، تعداد سپاهیان به ۵۰ هزار و ینگی چریکان به ۸۰ هزار نفر می‌رسید.

به دو عامل توجه کرد:

اول، برخلاف عثمانی، در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی در اروپای غربی چنان افزایش جمعیتی وجود نداشت که توازن میان نیروی انسانی و وسایل تولید (به طور عمده زمین کشاورزی) را برهم زند. جمعیت انگلستان حتی تا پایان سده هیجدهم رشدی کند داشت و از ۴/۷ میلیون نفر در اواخر سده شانزدهم به کمتر از ۵/۵ میلیون نفر در سال ۱۷۰۰ رسید. تنها در سده نوزدهم بود که این کشور با پدیده‌ای به نام «انفجار جمعیت» مواجه شد.^۱ فرانسه نیز همین وضع را داشت و جمعیت ۲۶۰ هزار نفری شهر پاریس در سال ۱۵۵۳ در اوایل سده هیجدهم به ۵۰۹ هزار نفر رسید.^۲ در طول سده‌های شانزدهم و هفدهم در سرزمینهای آلمانی‌نشین نیز نه تنها رشد جمعیت وجود نداشت بلکه بسیاری از مردم این مناطق در اثر قحطی یا بیماریهای مسری یا جنگ تلف می‌شدند. مورخان آلمانی تلفات نیروی انسانی در جنگ سی ساله (۱۶۱۸-۱۶۴۸) را یک سوم، نیم و حتی دو سوم جمعیت سرزمینهای آلمانی‌نشین می‌دانند؛ و برخی مورخان برآنند که در این دوران جمعیت روستاها ۴۰ درصد و جمعیت شهرها ۳۳ درصد کاهش یافتند.^۳

دوم، استعمار اروپایی از آغاز سده شانزدهم میلادی تهاجم خود را به قاره آمریکا آغاز نمود و در نیمه اول این سده ۱۲ الی ۱۵ میلیون نفر از ساکنان این سرزمین عظیم و زرخیز و جزایر آن را قتل عام کرد.^۴ از آن پس، نه تنها معضلی به نام محدودیت اراضی کشاورزی و منابع طبیعی و معدنی برای قدرتهای استعماری اروپا وجود نداشت بلکه، به عکس، کمبود نیروی انسانی شکار ساکنان بومی قاره آفریقا و پیدایش تجارت جهانی برده و به تبع آن پیدایش و رشد اقتصاد پلانت کاری را سبب شد. این تحول در طول سده‌های پسین ثروتی بیکران را به اروپای غربی وارد کرد.^۵ به تدریج، جمعیتی کثیر از اروپای غربی به قاره آمریکا مهاجرت کردند: در نیمه اول سده هفدهم، در پی سلطه بریتانیا بر جزایر هند غربی، جمعیت این منطقه از ۵۰ هزار نفر به یک میلیون نفر افزایش یافت؛^۶ و در سال ۱۷۶۰ تنها در منطقه ویرجینیا حدود ۲۰۰ هزار اروپایی و ۲۰۰ هزار برده سیاه می‌زیستند.^۷ «انفجار جمعیت» در اروپای غربی در سده نوزدهم رخ داد. در این زمان هنوز اراضی غیرمسکون و حاصلخیز پهناوری برای جذب این «اضافه

۱. عبدالله شهبازی، زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲. همان مأخذ، ص ۲۵۹. ۳. همان مأخذ، ج ۴، ص ۱۱۸. ۴. همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۲۰.

۵. درباره اقتصاد پلانت کاری و جایگاه بزرگ آن در پیدایش تمدن جدید غرب بنگرید به: زرسالاران، ج ۱،

صص ۲۱۹-۲۵۵، همان مأخذ، ج ۲، صص ۱۶۶-۱۹۱. ۶. همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۲۶.

۷. همان مأخذ، ص ۲۲۵.

جمعیت» وجود داشت. در سه دهه پایانی سده نوزدهم بیش از ۲۵ میلیون نفر از اروپا به آمریکا و استرالیا مهاجرت کردند.^۱ امروزه تنها در جزایر هند غربی بیش از ۳۰ میلیون نفر زندگی می‌کنند که همه از نسل مهاجران پس از کریستف کلمب‌اند. دائرةالمعارف آمریکانا درباره ترکیب نژادی مردم این جزایر می‌نویسد: «مردم قبل از کلمب مدت‌ها پیش ناپدید شده‌اند. بومیان آمریکایی که در این جزایر می‌زیستند به سرعت با اروپاییان جایگزین شدند که در این جزایر یکی پس از دیگری مأوا می‌گرفتند.» این اروپاییان با بردگان سیاه آفریقایی خود آمیختند و پیامد آن استقرار نژادی دورگه در این جزایر بود.^۲ در زمان سفر کلمب، تنها در جزیره هائیتی نزدیک به ۹۰۰ هزار نفر مردم بومی می‌زیستند که در نیمه سده هیجدهم هیچ نشانی از آنان بر جای نماند.^۳ کارل مارکس در بحث «منشأ سرمایه‌داری صنعتی» می‌نویسد:

کشف معادن طلا و نقره در آمریکا، قلع و قمع و به بردگی گرفتن و مدفون کردن مردم بومی در معادن، آغاز استیلا و غارت هند شرقی، تبدیل رفاه آفریقا به قرق‌گاه سوداگرانه برای شکار سیاهپوستان، بیان‌کننده طلوع سرخگون عصر تولید سرمایه‌داری است. این رویدادها نیروی محرک اصلی انباشت بدوی سرمایه | به شمار می‌روند... ثروت‌های بزرگ یک روزه مانند قارچ می‌رویدند و انباشت بدوی بدون صرف پشیزی به وقوع می‌پیوست... آن پیروان پرهیزکار و موقر پروتستانتیسم،^۴ پوریتان‌های نیوانگلند،^۵ در سال ۱۷۰۳، بنا به مصوبه شورای خود، جایزه‌ای به مبلغ ۴۰ پوند استرلینگ برای پوست سر هر بومی یا برای اسیر ساختن هر سرخپوست مقرر داشتند و در سال ۱۷۲۰ برای هر پوست سر جایزه ۱۰۰ پوندی معین نمودند. در سال ۱۷۲۴ پس از آن که کمپانی خلیج ماساچوست^۶ قبیله معینی را متجاسر و یاغی اعلام داشت، قیمت‌های زیر تعیین شد: برای پوست سر ذکور ۱۲ ساله و بالاتر ۱۰۰ پوند استرلینگ و برای پوست سر زنان و کودکان ۵۰ پوند استرلینگ... پارلمان انگلستان این سگ‌های درنده و پوست سرکن را ایزاری نامید که «خداوند و طبیعت» در دست او قرار داده است... نظام مستعمراتی آن «خدای بیگانه‌ای» است که در جنب ایزدان کهن اروپا در قربانگاه نشسته بود. او روزی سایر

۱. همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲. Americana. 197. o. 8, pp. 7.

۳. همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۲۰.

۴. "Those sober virtuous of protestantism, the puritans of New n and..."

ایرج اسکندی جمله فوق را چنین ترجمه کرده که نادرست است: «این کارشناسان سختگیر و ترش روی پروتستانتیسم، این منزوطلبان انگلستان جدید...»

۵. بگریید به: زرسالاران، ج ۲، صص ۳۱۰-۳۱۶.

۶. بگریید به: همان مأخذ.

خدایان را با ضربه و نهیب از پرستشگاه بیرون ریخت و اضافه ارزش^۱ را به عنوان تنها غایت و هدف بشریت اعلام نمود.^۲

«نسل‌کشی»^۳ به معنی انهدام کامل جمعیت بومی یک سرزمین، میراث فرهنگی قبایل توتونی در اروپای جدید است. در تهاجم قبایل توتونی - واندالها و بورگوندیها و ویسیگوتها و سپس فرانکها - به سرزمین قبایل گل (فرانسه) در سده پنجم میلادی مردم بومی این سرزمین به کلی از میان رفتند و در تهاجم قبایل توتونی به جزایر کنونی بریتانیا در سده‌های پنجم تا هفتم میلادی نسل بسیاری از مردم بومی، از جمله پیکتها و بریتونها، منقرض شد. باگروش قبایل توتونی به مسیحیت، فرهنگ «نسل‌کشی» به مسیحیت اروپایی وارد شد و در دوران جنگهای صلیبی با «کفار» اسلاو رواج گسترده یافت. شهسواران توتونی، به فرمان امپراتور فردریک دوم هوهنشتاوفن، از سال ۱۲۳۳ میلادی تهاجم گسترده و خونینی را به سرزمین قبایل اسلاو بروسی آغاز کردند. مدت پنجاه سال به تسخیر سرزمین بروسیها مشغول شدند، در این دوران بخش اعظم مردم بومی را به کلی از میان بردند و رعایای آلمانی خود را در اراضی ایشان اسکان دادند. بقایای مردم بروسی در سده هفدهم به طور کامل در مهاجران آلمانی مستحیل شدند و نشانی از ایشان برجای نماند. این همان سرزمینی است که بعدها به دولت پروس تبدیل شد و مبنای تأسیس امپراتوری واحد آلمان قرار گرفت.^۴ این تهاجم شهسواران توتونی به سوی شرق ادامه یافت و اگر قوم روس خود را در تحت حمایت خانان قیچاق قرار نمی‌داد سرنوشتی مشابه بروسیها و سایر اقوام اسلاو حوزه بالتیک در انتظارش بود.^۵ بعدها،

1. urp us a ue

در نظریه اقتصادی مارکس، «اضافه ارزش» مفهوم بنیادی است که مبنای شیوه تولید سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. عجیب است که ایرج اسکندری این واژه را «افزون‌گری» ترجمه کرده که نادرست است.

۲. کارل مارکس. سرمایه. ترجمه ایرج اسکندری. [الایزیگ، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۲، ج ۱، صص ۶۸۰-۶۸۳]. (در ترجمه فارسی با توجه به ترجمه انگلیسی کاپیتال مارکس برخی اصلاحات صورت گرفت.)

enocide

واژه enocide را رافائل لمکین (Raphael Lemkin)، حقوق‌دان لهستانی، در سال ۱۹۴۴ برای ارجاع به اقدامات آلمان نازی ساخت، در دائرةالمعارف انکارنا (ویرایش سال ۲۰۰۳) تاریخچه نسل‌کشی به نحوی بیان شده که گویا در اصل یک پدیده غیرغربی است. این مأخذ، به عنوان نمونه‌های تاریخی نسل‌کشی از تهاجم آتیل، «فاتح آسیای»، به اروپا در سده پنجم میلادی و از تهاجم مغول به خاورمیانه در سده سیزدهم میلادی یاد می‌کند ولی کمترین اشاره‌ای به بزرگ‌ترین نمونه‌های نسل‌کشی در تاریخ بشری - فجایع قبایل توتونی، که نیاکان بخشی از مردم کنونی اروپای غربی به شمار می‌روند، نسل‌کشی مسلمانان در شبه جزیره ایبری و نسل‌کشی مردم بومی قاره آمریکا به وسیله مهاجران اروپایی غربی - نمی‌کند.

("enocide", *Microsoft Encarta Reference Library*)

۴. بنگرید به: زوسلاوان، ج ۴، ص ۱۶۸.

۵. بنگرید به: همان مأخذ.

استعمارگران غربی این رویه را در قبال مسلمانان شبه جزیره ایبری و سپس بر ضد ساکنان بومی قاره آمریکا و هزاران جزیره واقع در اقیانوسهای اطلس و آرام، از جمله استرالیا، در پیش گرفتند.^۱

این درست است که عثمانی، در طول سده شانزدهم، بخشهای وسیعی از شرق و جنوب اروپا را به تصرف درآورد ولی گسترش عثمانی از ماهیتی به کلی متفاوت با سلطه استعماری اروپاییان غربی بر قاره آمریکا برخوردار بود و لذا از پدیده‌ای به نام «استعمار عثمانی» در اروپای شرقی و مرکزی نمی‌توان سخن گفت. عثمانیان رویه سستی «کشورگشایی» را در چارچوب فرهنگ شرقی - اسلامی دنبال می‌کردند و تنها به دنبال گسترش قلمرو خود بودند. آنان، صرف‌نظر از غارتها و کشتارهایی که در چنین جنگهایی مرسوم بود، هیچ‌گاه در سرزمینهای فتح شده سیاست «نسل‌کشی» و انهدام کامل ساکنان بومی و ایجاد «کلنی» و «پلانت» متکی بر نیروی کار مهاجران یا بردگان را در پیش نگرفتند حال آن که می‌توانستند از طریق اتخاذ چنین سیاستهایی جمعیت اضافی آناتولی را در سرزمینهای حاصلخیز اروپا جای دهند.

برده‌داری، به عنوان یک نظام اقتصادی، دارای کارکرد تولیدی معینی است، یعنی باید عرصه‌ای برای بهره‌کشی از این نیروی انبوه وجود داشته باشد. در غیر این صورت، «غلامان» و «کنیزان» همواره در سطحی محدود و ناچیز می‌مانند. به عبارت دیگر، باید «پلانت‌هایی باشد تا «بردگانی» به کار گرفته شوند. در صورت فقدان «پلانت»، «غلام» و «کنیز» همان کارکردی را دارد که پیش از تملک قاره آمریکا در اسپانیا و پرتغال داشت. چنان که دیدیم، از آغاز تا نیمه سده هفدهم، تجارت اروپایی برده‌رشدی اندک داشت و تنها زمانی به اوج میلیونی خود رسید که کشتزارهایی قابل اعتنا در قاره آمریکا به چنگ اروپاییان افتاد. در سرزمینهای شرقی، از چین تا ایران و عثمانی و خاورمیانه غربی و شمال آفریقا، هیچ‌گاه چنین مناطقی خالی از ساکنان کهن بومی وجود نداشت تا نیازی به «واردات» برده و بهره‌کشی از نیروی کار آنان باشد. در میان ملت‌های شرقی تنها ژاپن‌ها، در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، برای قطع انبوه جنگلهای خود از طریق اسارت کره‌ایها به ایجاد یک نظام برده‌داری قابل اعتنا دست زدند.^۲

این امر در مورد سرزمینهای اروپایی عثمانی نیز صادق است. در تاریخ عثمانی ظاهراً

۱. در اقیانوس آرام، بجز استرالیا که به طور قراردادی به عنوان قاره شناخته می‌شود، بیش از ۲۵۰۰۰ جزیره وجود دارد که مجموع مساحت آنها ۱،۲۶۱،۴۵۶ کیلومتر مربع است.

۲. زرسلازان، ج ۱، صص ۲۳۹-۲۴۰.

تنها یک مورد جدی را می‌شناسیم که انتقال جمعیت انبوه از آناتولی به سرزمینهای فتح شده به اجرا درآمد: پس از تسخیر قبرس (۹۷۹ق. ۱۵۷۱م.) حکومت عثمانی فرمان داد که هزاران تن از روستاییان بی‌زمین و بیکار آناتولی به این جزیره مهاجرت کنند. خلیل اینالچیک در تاریخ اسلام کیمبریج، این فرمان را نشانه توجه حکومت عثمانی به مسئله افزایش جمعیت و پیامدهای آن می‌داند.^۱ تحلیل فوق درست به نظر نمی‌رسد. این اقدام را نباید سیاست رسمی دولت عثمانی دانست بلکه باید آن را به طرحهای یوسف ناسی و گردانندگان کمپانی مندرس، که سلیم دوم را به اشغال قبرس واداشتند، منتسب کرد.^۲ سوداگران یهودی بنیانگذاران تجارت اروپایی برده و اقتصاد پلانت‌کاری بودند و هم‌اینان بودند که در پیوند با دربار پرتغال اولین پلانت عصر جدید را در سال ۱۴۹۲ میلادی در جزیره سانوتم با هدف تولید شکر ایجاد کردند،^۳ و بعدها در گسترش اقتصاد پلانت‌کاری و تبدیل آن به قلب اقتصاد اروپای غربی در سده‌های هفدهم و هیجدهم میلادی نقش بزرگی ایفا نمودند. ورنر سومبارت، اقتصاددان نامدار آلمانی، اقتصاد پلانت‌کاری را نیروی محرکی می‌داند که «موتور سرمایه‌داری را روشن کرد».^۴

گردانندگان یهودی کمپانی مندرس مروج همین سیاست در عثمانی شدند و در مواردی چون اشغال قبرس و به اسارت درآوردن و فروش ایرانیان، که از اوایل سلطنت مراد سوم و با اشغال آذربایجان و شروان (۹۸۶ق. ۱۵۷۸م.) آغاز شد، این رویه را در میان عثمانیان رواج دادند؛^۵ ولی میراث غنی مدنیت و سنن و فرهنگ اسلامی در عثمانی این رویه را محدود کرد و اجازه نداد که، برخلاف غرب، به «نظام اقتصادی» بدل شود. عثمانیان، در مجموع، به دلیل فقدان «مجوز شرعی» نسل‌کشی را جایز نمی‌دانستند و لذا آن را به سیاست رسمی و دولتی بدل نکردند. در آغاز سده هفدهم میلادی، یاوز علی پاشا مالک‌وویچ،^۶ صدراعظم عثمانی، با صدور فرمانی خرید و فروش غلام و کنیز را ممنوع نمود.^۷ این ممنوعیت در زمانی است که با تأسیس کمپانیهای ویرجینیا (۱۶۰۶)، پلیموت (۱۶۲۰)، هند غربی هلند (۱۶۲۶)، خلیج ماساچوست (۱۶۲۹)، خلیج هودسن (۱۶۷۰) و دهها کمپانی مشابه دیگر موج بزرگ تجارت برده به وسیله غربیان آغاز می‌شد. با تأسیس کمپانی سلطنتی آفریقایی بریتانیا (۱۶۶۳)، در دوران سلطنت چارلز

1. *The ambrit e istor of sam.* o. 1, p.

۲. برای آشنایی با یوسف ناسی و کمپانی مندرس بنگرید به: زرسلازان، ج ۲، صص ۸۱-۸۵، ج ۴، صص ۲۹۵-۳۱۷.

۳. زرسلازان، ج ۲، ص ۱۷۰. ۴. همان مأخذ، ج ۲، ص ۳۳۹.

۵. همان مأخذ، ج ۴، ص ۳۱۲.

۶. یاوز علی پاشا اهل بوسنی و از خاندان سرشناس مالک‌وویچ بود. او قبل از رسیدن به منصب صدارت والی مصر بود. در بهار ۱۶۰۴ در بلغراد درگذشت. «یاوز» به معنی سخت خواست. (هامر یورگشتال، همان مأخذ،

ج ۳، ص ۱۶۷۲) ۷. همان مأخذ، ص ۱۶۹۱.

دوم، این موج اوجی بی‌سابقه یافت و در سده هیجدهم میلادی الیگارشی بریتانیا و شرکای یهودی ایشان را به بزرگ‌ترین تاجر برده در تاریخ بشر بدل نمود. به نوشته درک کرتون، در فاصله سالهای ۱۶۸۰ تا ۱۷۸۶ بریتانیا به تنهایی بیش از دو میلیون برده را به اسارت گرفت، حمل کرد و فروخت.^۱

ثروت ناصح پاشا، دولتمرد و صدراعظم عثمانی، را در زمان قتل او (۱۶۱۴) چنین ذکر کرده‌اند: بیش از یک میلیون دوکات (سکه طلای ونیز) و یک میلیون اکو (سکه طلای اسپانیا) وجه نقد، ۱۸۰۰ قبضه شمشیر طلاکوب جواهرنشان که یکی از آنها را که از الماس بود ۵۰ هزار دوکات قیمت کردند، ابزارهای متعدد مملو از قالیهای ایران و مصر و پارچه‌های مخمل و اطلس و قماشهای حریر، ۷۰۰ رأس مادیان عربی، ۱۸۰۰ نفر شتر، ۴۰۰۰ رأس قاطر و ۵۰۰ هزار گوسفند.^۲ این ثروتی است که امروزه باید با ارقام میلیارد دلاری سنجیده شود. وجه نقد ناصح پاشا (سکه‌های دوکات طلای ونیز و اسکودوی اسپانیا) به تنهایی معادل دو میلیون پوند استرلینگ آن زمان بود. توجه کنیم که در سال ۱۶۰۲ میلادی کمپانی هند شرقی هلند با سرمایه‌ای معادل ۵۰۰ هزار پوند استرلینگ تأسیس شد،^۳ در سال ۱۶۱۷ کل سرمایه نقدی کمپانی هند شرقی انگلستان ۱/۶ میلیون پوند استرلینگ بود و کل واردات کمپانی هند شرقی به بریتانیا در سال ۱۶۸۴ نزدیک به ۸۰۰ هزار پوند گزارش شده است.^۴

در کتاب زرسالاران، مقایسه‌ای میان ثروت هند و انگلستان در سده‌های هفدهم و هیجدهم میلادی به دست داده‌ام: در حوالی سال ۱۶۹۰ درآمد سالیانه دولت اورنگ زیب معادل حدود ۲۸ میلیون پوند استرلینگ بود و در زمان مرگ اورنگ زیب (۱۷۰۷) در خزانه دهلی نزدیک به ۲۰ میلیون پوند و در خزانه مرشد آباد حدود ۸/۸ میلیون پوند ثروت وجود داشت.^۵ درآمد دولت عثمانی در سال ۱۶۵۳ بیش از ۱۹ میلیون پوند استرلینگ بود.^۶ سر جوسیا چایلد، رئیس کمپانی هند شرقی، در زمان مرگ (۱۶۹۹)، تقریباً ۲۰۰ هزار پوند ثروت بر جای گذارد. ثروت آصف‌خان یمین‌الدوله در زمان مرگ

۱. زرسالاران، ج ۱، ص ۲۲۷. ۲. هامر بورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۱۷۶۸.
 ۳. زرسالاران، ج ۱، ص ۸۵. ۴. همان مأخذ، ص ۷۸. ۵. همان مأخذ، ص ۱۱۶.
 ۶. در ۲۹ ربیع‌الاول ۱۰۶۰۳ ق/ ۱۷ فوریه ۱۶۵۳ م. مجلس دیوانی برای رسیدگی به وضع دخل و خرج دولت عثمانی در حضور سلطان منعقد شد طبق دفاتر دخل و خرج، تا سال ۱۰۵۳ ق. ۱۶۲۳ م. درآمد دولت بیشتر با مساوی با مخارج آن بود ولی در یک دهه اخیر همواره خرج بیش از دخل بود. در این سال مداخل دولت دومیلیارد و ۴۰۰ میلیون آقچه (معادل حدود ۱۹۰۲ میلیون پوند استرلینگ) محاسبه شد و مخارج آن دو میلیارد و ۵۲۰ میلیون آقچه (معادل حدود ۲۰ میلیون پوند استرلینگ). (هامر بورگشتال، همان مأخذ، ج ۳۷ ص ۲۲۲۵).

(۱۶۹۴) بیش از دو میلیون پوند و ثروت ملا عبدالغفار بوهره، ملکالتجار بندر سورت، در زمان مرگ (۱۷۱۶)، بیش از ۷۰۰ هزار پوند استرلینگ بود.^۱ در سال ۱۷۱۰ ارزش کل سهام کمپانی هند شرقی بریتانیا در میلیون پوند استرلینگ ارزیابی شده است و در سال ۱۷۴۰ کمپانی سرمایه‌ای معادل سه میلیون پوند استرلینگ در اختیار داشت.^۲ بنابراین، آن عاملی که مانع پیدایش سرمایه‌داری جدید در شرق شده عدم انباشت اولیه سرمایه، چنانکه برخی ادعا می‌کنند، بلکه سیطره چنان فرهنگی بود که با استعمار جدید مبتنی بر اقتصاد پلانت‌کاری با تمامی لوازم آن - تهاجم ماوراءبحار، نسل‌کشی و برده‌داری - به کلی بیگانگی داشت.

گسترش سریع عثمانی تا اقصی نقاط قاره اروپا تنها ناشی از فرادستی نظامی ایشان نبود بلکه گروش داوطلبانه توده وسیع مردم اروپا به عثمانیان نقش مهمی در این فرایند داشت و این امر راه را بر هرگونه توجیه شرعی برای «نسل‌کشی» و انهدام کامل ساکنان بومی می‌بست. به عبارت دیگر، عثمانیان در سرزمینهای فتح شده اروپایی با اراضی خالی از سکنه مواجه نبودند بلکه سرزمینهایی با ساکنان پرشمار و بنیادهای استوار مدنی - فرهنگی به قلمرو حاکمیت ایشان ضمیمه می‌شدند، این مردم از حقوق کامل شهروندی عثمانی برخوردار می‌شدند و حکومت عثمانی خود را موظف به تأمین امنیت و آسایش ایشان می‌دانست.

۲. سلطه اروپای غربی بر قاره آمریکا

در بررسی علل انحطاط عثمانی دومین عاملی که باید مدنظر قرار بگیرد، تأثیر بزرگی است که سیلان ثروت قاره آمریکا به اروپای غربی از اواخر سده شانزدهم میلادی بر جای نهاد. از زمان کارل پنجم، که خاندان هابسبورگ سلطنت اسپانیا و مستعمرات پهناور آن را در قاره آمریکا نیز به دست آورد، به تدریج این ثروت بیکران به پشتوانه مالی نیرومندی برای جنگها و دسیسه‌های آن بر ضد عثمانی بدل شد. بخش مهمی از مخارج سنگین حکومت جابراجه و جنگهای خونین کارل پنجم را طلا و نقره آمریکا تأمین می‌کرد. به نوشته بریتانیکا، تنها در سال ۱۵۵۰ هفده کشتی برای او سه میلیون سکه دوکات طلا از آمریکا آورد.^۳ در دو دهه پایانی سده شانزدهم حکومت هابسبورگ از اقتدار مالی بیشتر برخوردار شد و این در زمانی است که فیلیپ دوم، پسر کارل پنجم امپراتور هابسبورگ، علاوه بر اسپانیا و مستعمرات آن، از سال ۱۵۸۰ پرتغال و امپراتوری ماوراءبحار آن در آمریکا و آسیا را نیز به قلمرو خود منضم ساخت. با اتکاء بر این قدرت

۲ همان مأخذ، ص ۲۴۵.

۱ همان مأخذ، ج ۱، صص ۱۳۲-۱۳۳.

۳ همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۴.

مالی بود که خاندان هابسبورگ توانست بر توسعه عثمانی در قاره اروپا نقطه پایان نهد. بدینسان، عثمانی با حریفی مواجه شد که تا اواسط سده هفدهم بر امپراتوری جهانی پهناوری فرمان می‌راند که قلمرو آن بخش مهمی از قاره اروپا را در بر می‌گرفت، مستعمراتش از آسیا تا آمریکا گسترده بود، و از پشتوانه مالی معادن طلا و نقره و پلانتهای قاره آمریکا و تجارت دریایی با شرق برخوردار بود.

در این میان، به ویژه سیلان نقره قاره آمریکا به بازارهای جهانی بر وضع مالی عثمانی آثار وخیم و علاج‌ناپذیر برجای نهاد. از سال ۹۸۸ق. / ۱۵۸۰م. نقره ارزان معادن قاره آمریکا سراسر مملکت عثمانی را پر کرد و بحران مالی شدیدی پدید آورد. در نتیجه، ارزش سکه نقره عثمانی (آقچه) به شدت کاهش یافت و بهای کالاها بالا رفت و این نیز، به نوبه خود، مایه بی‌نظمی شد. پدیده‌های ملازم با تورم، مانند رواج سکه‌های تقلبی، قاچاق، معاملات قماری و بالا رفتن نرخ بهره و رباخواری - بیماریهای مزمن و علاج‌ناپذیری را در اقتصاد عثمانی رواج داد، اقتصادی که مبتنی بر سکه ثابت نقره موسوم به آقچه (آسپر) بود.^۱

رسوخ کالاهای جدیدی که در پلانتهای قاره آمریکا کشت می‌شد و تبدیل آن به یکی از نیازهای مصرفی مردم عثمانی معضل اقتصادی جدیدی بود که حجم قابل توجهی از نقدینگی عثمانی را به سوی غرب سرازیر می‌کرد. برخلاف اروپای غربی، مصرف شکر از قبل در عثمانی مرسوم بود و، بنابراین، بازار مهمی برای انبوه شکری به شمار می‌رفت که اینک در پلانتهای قاره آمریکا کشت می‌شد. عثمانی اولین بازار مصرف انبوه برای قهوه تولید شده در پلانتهای قاره آمریکا نیز بود. مصرف قهوه اولین بار در سال ۱۵۵۴ میلادی در عثمانی متداول شد و این دقیقاً مقارن با همان زمانی است که یوسف ناسی در استانبول مستقر گردید. مصرف قهوه در ایتالیا با تأخیر فراوان، از سال ۱۶۱۵، در فرانسه از سال ۱۶۴۴ و در انگلستان از سال ۱۶۵۰ رواج یافت.^۲ تنباکو در سال ۱۶۰۵ برای اولین بار به عثمانی وارد شد و مصرف آن به سرعت رواج یافت.^۳ این کالای مصرفی در حوالی نیمه سده شانزدهم در اسپانیا و پرتغال و در نیمه دوم این سده در ایتالیا و انگلستان رواج یافته بود و در نیمه اول سده هفدهم، همزمان با عثمانی، به بسیاری از مناطق جهان، از جمله ایران، راه یافت.^۴ هامر پورگشتال می‌نویسد:

از جمله کارهای عمده چند که در این سال [سال‌ها] اتفاق افتادند یکی هم ظهور تنباکو در مملکت عثمانی می‌باشد. در مدت پنجاه سال قهوه و تنباکو به طوری در

1. *The ambrid e istor of sam.* o. 1. p.

۲. همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۶۸. ۳. شاور، همان مأخذ، ج ۱، صص ۳۴۱-۳۴۲.

۴. زرسالاران، ج ۲، ص ۱۶۹.

ممالک عثمانی شیوع یافتند که یکی از لوازم زندگی عثمانیان شدند و سایر ممالک اروپا در خصوص قهوه و تنباکو عثمانیان را سرمشق خود ساختند. اترک به سبب استعمال قهوه و تنباکو و تریاک خیالات خود را وسیع و بلند می‌نمایند، نشاط باده را نیز که در شرع ممنوع است بر کیف آنها افزودند تا مستی خود را تکمیل کرده باشند. شعرای ترک قهوه و تنباکو و تریاک و شراب را مانند عناصر اربعه عالم عیش و نشاط مدح کرده‌اند و حال آن که فقها و علما آنها را مادرهای پلیدی و وزیرای اربعه شیطان می‌دانند.^۱

گشایش بازار انبوه عثمانی به روی «کالاهای مستعمراتی»، به ویژه تنباکو و قهوه، و ترویج مصرف آن در میان مردم را قطعاً باید به سوداگران یهودی مهاجر به عثمانی و کمپانی جهان‌وطنی مندرس متسبب کرد.^۲

دولت عثمانی ابتدا نسبت به رواج قهوه و تنباکو در میان مردم خود بی‌تفاوت بود ولی از دهه ۱۶۲۰ یا ۱۶۳۰ به مقابله با آن برخاست. به نوشته هامر پورگشتال، سلطان عثمان دوم از اوایل سال ۱۶۲۲ استعمال تنباکو را به شدت ممنوع کرد.^۳ اوزون چارشلی آغاز منع استعمال تنباکو را به یک دهه بعد متسبب می‌کند و می‌نویسد اولین فرمان تحریم تنباکو در سال ۱۰۴۰ ق. / ۱۶۳۱ م. صادر شد؛ ابتدا کشت تنباکو و سپس استعمال آن ممنوع گردید.^۴ مصرف قهوه نیز در همین زمان ممنوع شد. از آنجا که عثمان دوم اندکی بعد سقوط کرد و حکومت سلطان بعدی، مصطفی اول، نیز ثبات و دوامی نداشت، می‌توان گفت که اولین اقدام سازمان یافته و مؤثر برای جلوگیری از مصرف تنباکو و قهوه از دهه ۱۶۳۰ و در دوران سلطنت مراد چهارم و اعاده ثبات دولت عثمانی صورت گرفت. این در دورانی است که مراد با اصلاحات آمرانه خود در راه بهبود وضع اقتصادی مملکت می‌کوشید و این اقدام او برای جلوگیری از خروج حجم عظیمی از نقدینگی کشور در ازای واردات تنباکو و قهوه بود.^۵ مراد چهارم با اتخاذ چنین رویه‌هایی توانست

۱. هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۱۷۰۵.
۲. برای آشنایی با نقش یهودیان در ایجاد بازار مصرف این‌گونه کالاها بنگرید به: زوسلاران، ج ۲، صص ۱۶۶-۱۶۷.
۳. هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۱۸۰۷.
۴. اسماعیل حقی اوزون چارشلی، تاریخ عثمانی، ترجمه وهاب ولی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۷۶.
۵. استنفورد شاو برای این ممنوعیت علل سیاسی قائل است و می‌نویسد مصرف این دو کالا از زمانی که برای نخستین بار در عثمانی متداول شد سبب پیدایش قهوه‌خانه‌ها شد، یعنی مکانهایی که برای آشوب و شورش مساعد به شمار می‌رفتند. (شاو، همان مأخذ، ج ۱، صص ۳۴۱-۳۴۲) این تحلیل صحیح به نظر نمی‌رسد. محل اجتماع مردم در عثمانی آن عصر محدود به قهوه‌خانه‌ها نبود. مساجد و بازارها نیز محل اجتماع توده انبوه‌تری از مردم بودند.



مراد چهارم سلطان عثمانی

وضع مالی عثمانی را بهبود بخشید. در دوران ترخونچی احمد پاشا (۱۶۵۲)، صدراعظم اصلاح‌گر عثمانی، بار دیگر با سختگیری جلوی مصرف تنباکو گرفته شد ولی پس از او، در سال ۱۶۵۴ استعمال تنباکو، حتی در میان نظامیان، تا بدان حد رواج یافت که بیم آن می‌رفت سختگیری در این زمینه سبب شود که «از میان دودهای تنباکو آتشیهای شورش به اشتعال درآید.» در این زمان، فرمانده قشون ینگلی چریک، که مأمور جلوگیری از فروش و مصرف تنباکو بود، «در اوقات گردش شهر از جاهایی که می‌دانست سپاهیان در آنجا مشغول کشیدن چپق می‌باشند اجتناب کرده، گردش نمی‌کرد.»^۱

از دهه ۱۶۳۰ میلادی مسئله «استعمال قهوه و تنباکو و سایر کالاهایی که تازه پیدا شده» به یکی از مباحث مهم فقهی مورد اختلاف در میان علمای عثمانی بدل شد و

۱. هامر بوزگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۲۵۲.

گروهی از فقها به تحریم آن دست زدند. ابن تحریم اولین بار به وسیله قاضی زاده، فقیه عصر مراد چهارم، مطرح شد و مبنای اقتدار سیاسی و مالی گروهی از علما و طلاب قرار گرفت که به «پیروان قاضی زاده» (قاضی زاده‌لر) معروف‌اند. فتوای قاضی زاده پس از فرمان سلطان دال بر منع استعمال تنباکو و قهوه صادر شد و به عبارت دیگر او فرمان سلطان را مورد تأیید قرار داد.^۱ منع استعمال تنباکو و قهوه از سوی مراد چهارم ربطی به نگرش دینی او نداشت و سلطان عثمانی این اقدام را بخشی از اصلاحات اقتصادی خود می‌دانست؛ ولی فتوای قاضی زاده ملهم از تحجر و عوام‌فریبی و قدرت‌طلبی او و برای تقرب به سلطان بود و موفق نیز شد. او در فتوای خود اعلام کرد هر کس فرمان تحریم سلطان را اطاعت نکند واجب‌القتل است.

در رأس هواداران عدم حرمت شرعی تنباکو و قهوه عبدالمجید شیخی افندی (۱۰۲۹-۹۶۱ق. / ۱۵۵۳-۱۶۳۹م.) معروف به سیواسی افندی، جای داشت.^۲ به هر روی، تحریم دوام نیاورد و پس از مرگ مراد چهارم بار دیگر مصرف تنباکو و قهوه علنی شد. در این زمان رهبری پیروان قاضی زاده با شیخ استوانی بود که استعمال قهوه و تنباکو را به عنوان «بدعت» مطرح می‌ساخت و این در حالی است که بهائی افندی، مفتی (شیخ‌الاسلام) عثمانی، مصرف این دو کالا را مجاز می‌دانست. پیروان قاضی زاده به این بهانه جنجالهای بسیار راه انداختند و در یک مورد حتی دو تن را به گناه استعمال تنباکو دستگیر کردند و قصد قتل ایشان را داشتند که با وساطت بهائی افندی ماجرا با چوب زدن خطایان فیصله یافت.^۳

۳. گشایش راه دریایی تجارت غرب با شرق

ویل دورانت می‌نویسد:

تبدیل راه مدیترانه‌ای - مصری هند به یک مسیر دریایی، و توسعه تجارت اروپا با آمریکا، کشورهای آنلانتیک را ثروتمند و ایتالیا را فقیر ساخت... به تدریج، ملل مدیترانه رو به انحطاط نهادند زیرا از سر راه سفر مردم و کالاها برکنار بودند؛ ملل آنلانتیک، که با تجارت و طلای آمریکا ثروتمند شده بودند، پیش افتادند. این انقلابی بود در راههای تجارت.^۴

این تحلیل در مورد عثمانی نیز صادق است که مهم‌ترین دولت حوزه دریای مدیترانه به شمار می‌رفت و طی سده‌های چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم میلادی از رونق

۱. اوزون چارلسی. همان مأخذ، ج ۳، ص ۴۶۱. ۲. همان مأخذ، صص ۴۶۱-۴۶۲. ۳. بورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، صص ۲۱۸۶-۲۱۸۷ و ۲۲۲۸-۲۲۲۹. ۴. زرسالاران، ج ۱، ص ۵۳.

تجارت زمینی شرق و غرب برخوردار بود. در همان زمان که به تدریج نظام خودکفای اقتصادی عثمانی روبه ضعف می‌نهاد و دیگر پاسخگویی نیازهای برخاسته از افزایش سریع جمعیت نبود، یک عامل مهم دیگر نیز بر اقتصاد عثمانی تأثیر فراوان نهاد: گشایش راه دریایی تجارت غرب اروپا با شرق که سبب کاهش درآمدهای تجاری عثمانی می‌شد.

اروپا به قدرتی دست یافت که می‌توانست با ایجاد شکاف در نظام عثمانی به نفع خود بهره‌گیرد. این امر بیشتر، از برقراری نوعی اقتصاد جدید تجاری و متمرکز در اروپای غربی ناشی می‌شد. نفوذ اروپاییان به قاره آمریکا و آفریقا ثروت و امکاناتی را برای آنان فراهم آورد که توانستند تجارت را از راههایی به شرق گسترش دهند که از حقوق گمرکی و مقررات وضع شده از سوی حکمرانان خاورمیانه معاف بود.^۱

در سده هفدهم تجارت دریایی اروپاییان گسترش فراوان یافت و اهمیت راههای زمینی عثمانی را به شدت کاهش داد. ادویه شرق به طور مستقیم با کشتی به اروپا حمل می‌شد و تجارت ابریشم در نتیجه وقوع جنگهای متعدد در نواحی شمالی ایران رو به افول بود. به این ترتیب، بخش مهمی از درآمدهای دولت عثمانی، که ناشی از تجارت زمینی شرق و غرب بود، از دست رفت.

۴. مقابله نظامی و اطلاعاتی غرب با «تهدید عثمانی»

حکمرانان غرب از زمان تهاجم بایزید اول به قلب قاره اروپا و شکست در جنگ نیکوپولیس^۲ (۲۱ ذیحجه ۷۹۸ق. / ۲۵ سپتامبر ۱۳۹۶م) تهدیدی به نام «عثمانی» را با

۱. شاور، همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲. Nicopolis, Nikopo

نیکوپولیس یا نیکوپول شهری است در شمال بلغارستان در حاشیه رود دانوب. جنگ نیکوپولیس به تحریک پاپ بونیفیس نهم (Boniface VIII) آغاز شد. او در سال ۱۳۹۴ در مخالفت با بایزید اول «جهاد صلیبی» اعلام کرد و زیگیسموند، شاه مجارستان را مجبور نمود تا فرماندهی جنگ را به دست گیرد. نیروهای انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا و شهسواران پرستار (سینت جان) به فرماندهی جان نورز (John of Nevers)، پسر فیلیپ جسور (دوک بورگوندی)، به ارتش زیگیسموند پیوستند. صلیبیها در مسیر دانوب حرکت کردند، شهرها و روستاهای بلغارستان را اشغال و غارت نمودند و وارد اعماق خاک عثمانی شدند. پیشروی آنها در نیکوپولیس به بن‌بست رسید. ساکنان این شهر بیش از دو هفته مقاومت کردند. بایزید، در رأس قشون پتگی چریک و سواره‌نظام و متحضان صرب خود، به نجات شهر شتافت. نیروهای منظم عثمانی قشون متشتت و بی‌نظم صلیبی را به سختی شکست دادند. زیگیسموند با قایل گریخت. جان نورز اسیر شد

اعماق وجود خود شناختند و از همان زمان تلاش برای منحرف کردن این دشمن مقتدر از حرکت به سوی مرکز و غرب اروپا و تضعیف و از میان بردن آن به دغدغه دائمی آنان بدل شد. شکست نیکوپولیس حادثه‌ای است با چنان پیامدهای شگرف که به تعبیر لسترینج،^۱ شرق شناس انگلیسی، «سرانجام اروپا را بیدار کرد».^۲ بعدها، در دوران مراد دوم و محمد دوم (سلطان محمد فاتح)، این تهدید بار دیگر اوج گرفت. فتح قسطنطنیه (۲۰ جمادی‌الاول ۸۵۷ق. / ۲۹ مه ۱۴۵۳م.) نقطه عطفی در این فرایند است.

عنصر «تهدید عثمانی» در تاریخ تکوین تمدن جدید غرب از جایگاهی بزرگ برخوردار است. برای مثال، بخش مهمی از فنون اطلاعاتی و دسیسه‌گری، که به دوران جدید انتقال یافت، حاصل تجاری است که از سده توسعه‌طلبی امیر تیمور گورکانی از شرق به غرب و جنگ با بایزید اول و قتل او (۱۴۰۰-۱۴۰۳).^۳ شورش شیخ بدرالدین - قاضی یهودی تبار اهل سماون - و همدستان یهودی او در زمان احیای دولت عثمانی به دست سلطان محمد اول (چلبی)،^۴ اتحاد کانونهای دسیسه‌گر غربی با دو داماد اشرافیت ساقط شده بیزانس - اوزون حسن آق‌قویونلو و ایوان سوم مسکوی - بر ضد عثمانی (نیمه دوم سده پانزدهم میلادی)،^۵ مهاجرت حدود بیست هزار یهودی از شبه جزیره ایبری به عثمانی (اواخر سده پانزدهم و اوایل سده شانزدهم میلادی)،^۶ پیدایش موج

→ و بعداً در ازای پرداخت غرامت سنگین آزاد شد. در این جنگ، هزاران تن از شوالیه‌های صلیبی به قتل رسیدند. برای آشنایی بیشتر بنگرید به: Da id Nico e. Nicopolis 1999 - The Last crusade. 1999
1. u Le iran e (18 19)

۲. زرسالاران، ج ۲، ص ۷۹.

۳. همان مأخذ، صص ۷۷، ۷۹.

در زمان تهاجم تیمور، قره‌یوسف، شاه شیعی قره‌قویونلو، در نامه‌ای به بایزید چنین نوشت: «سهیج ناز شروشور و محرک سلسله فتنه و غرور. تیمور مقهور، دمره‌الله و قهره، از توران به ایران گذشته و هلاک‌وار دعوی ابلخانی کرده، زمره اهل اسلام را تا حد فارس مسیأصل نموده. کاری که او به عرض برده‌نشینان مؤمنان می‌رساند، حاشا که از مشرکان، العیاذبالله، به ظهور آید و حالا متوجه آذربایجان است... این هواخواه با او در مقابله و مقابله تقصیری نخواهد کرد و سروجان بدل اسلامیان خواهد نمود» (عبدالحمین نوانی، استاد و مکاتبات تاریخی ایران، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۰، صص ۲۵-۲۶) مکاتبات تیمور و بایزید نشان می‌دهد که در این کشاکش شیعیان ایران به جبهه عثمانی تمایل داشتند تا بدان حد که تیمور قشون بایزید را «گبرزاده» می‌خواند و بایزید در پاسخ می‌گوید: «سپاه ما را اکثر گبرزاده خوانده، در او عیبی نیست. جمیع اصحاب و انصار چنین بوده‌اند. و اولاد نامسلمان با انصاف از نسل مسلمانان بی‌انصاف بهتر و خوبتر...» (همان مأخذ، ص ۱۰۲).

۴. در پیوست این مقاله ارزیابی خود را از شورش بدرالدین بیان کرده‌ام.

۵. زرسالاران، ج ۴، صص ۲۷۳، ۲۷۶.

۶. هاری اوجالو در کتاب سلاطین عثمانی و اتباع یهودی ایشان (استانبول ۱۹۹۹) شمار یهودیان مهاجر به عثمانی



بایزید اول

خونین شیعه‌ستیزی و قتل عام شیعیان آناتولی و آغاز جنگهای عثمانی با ایران (دهه ۱۵۱۰ میلادی)،^۱ تهاجم سلیم اول به مصر و از میان بردن دولت ممالیک (۱۵۱۷)، که راه را برای ایجاد امپراتوری دریایی پرتغال در شرق هموار کرد،^۲ ظهور دیوید روبینی و سولومون مولخو و موج مسیح‌گرایی که با هدف برافروختن آتش یک جنگ صلیبی جدید با عثمانی (دهه ۱۵۲۰ میلادی) برانگیختند،^۳ آشوبها و شورشهایی که درست به هنگام تشدید تهدید عثمانی و حرکت آن به سوی اعماق قاره اروپا در سرزمین عثمانی

→ در دوران بایزید دوم را ۱۵۰ هزار نفر ذکر می‌کند. ابن رقم اغراق‌آمیز است. در جلد دوم زوسلاران (ص ۶۵) گفتیم که کل مهاجران یهودی حدود یکصد هزار نفر بودند و از این میان تقریباً با بیش از ۲۰ هزار نفر به عثمانی رفتند. ۱. زوسلاران، ج ۲، ص ۸۵. ۲. همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۸۲. ۳. همان مأخذ، ج ۲، صص ۳۰۰-۳۰۴.

رخ می‌داد.^۱ نفوذ در دربار و حرمسرای عثمانی و دسیسه بر ضد شاهزادگان و نخبگان شایسته و اصلاح‌طلب و قتل ایشان، مانند مصطفی (۱۵۵۳)^۲ و بایزید (۱۵۶۲)^۳ پسران ارشد سلیمان قانونی، و وزرای همچون ابراهیم پاشا (۱۵۳۶)^۴ و محمد سوکولی (۱۵۷۹)^۵ که مخالف دسیسه‌های جنگ‌افروزانه بر ضد ایران بودند، ترویج فساد مالی در میان نخبگان سیاسی عثمانی از حوالی نیمه سده شانزدهم میلادی،^۶ استقرار یک کانون اطلاعاتی مقتدر و به غایت دسیسه‌گر در دربار و حرمسرای عثمانی که با کانون مشابه در انگلستان عصر الیزابت کاملاً همبسته بود،^۷ انعقاد پیمان نظامی انگلستان با عثمانی برای تأمین تسلیحات مورد نیاز در جنگ با ایران (۱۵۷۹)^۸ سلطه بر ضرابخانه و مالیه عثمانی و آغاز سیاست تعدیل مالی (۱۵۸۱) که ارزش پول این کشور را به شدت کاهش داد و نارضایتی و شورش ینگلی چریکان (۱۵۸۳) و سپاهیان (۱۶۰۰) را سبب شد،^۹ و سرانجام ظهور شایتهای زوی و پیدایش فرقه دونمه در عثمانی (۱۶۶۵-۱۶۷۶)، حوادثی هستند که می‌توان در چارچوب «استراتژی دفع خطر عثمانی» و تلاش برای فروپاشیدن این دولت در سده‌های پانزدهم، شانزدهم و هفدهم میلادی مورد مطالعه قرار داد.

۵. افزایش فساد در ساختار سیاسی

الف: گسترش فساد در رأس ساختار سیاسی که در ظهور حرمسرا به عنوان یک نهاد سیاسی مقتدر، رواج خویشاوندسالاری،^{۱۰} به عنوان رویه‌ای تباه‌کننده در برابر شایسته‌سالاری،^{۱۱} و سوءاستفاده از مقام و منصب برای انباشت ثروت شخصی تجلی یافت. هامر پورگشتال دوران صدارت (۱۵۴۳-۱۵۶۲) رستم پاشا را سرآغاز رواج فساد مالی در دولت عثمانی می‌داند و بر نقش یهودیان در پیدایش و گسترش آن تأکید می‌کند. رستم پاشا اولین صدراعظمی بود که «در دولت عثمانی رسم رشوه و پیشکش را متداول ساخت و فروختن حکومتها و منصبها را معمول نمود».^{۱۲}

در ساختار سیاسی عثمانی برای تضمین سلامت تدابیری وجود داشت که در دنیای آن عصر بی‌نظیر و شگفت‌انگیز است: در بخش مهمی از تاریخ عثمانی، بجز شخص سلطان، سایر اعضای خاندان آل عثمان (شاهزادگان) از مناصب حکومتی کاملاً برکنار

۱. همان مأخذ، ص ۳۰۴.
۲. همان مأخذ، ج ۴، ص ۳۰۲.
۳. همان مأخذ، صص ۳۵۱-۳۵۲.
۴. همان مأخذ، صص ۳۰۲-۳۰۴.
۵. همان مأخذ، صص ۳۰۶-۳۱۱، ۳۱۳.
۶. همان مأخذ، ص ۳۰۵.
۷. همان مأخذ، صص ۳۱۵-۳۱۷.
۸. همان مأخذ، ص ۳۷۰.
۹. همان مأخذ، ص ۳۱۴.

I. Nepotism

II. cristoac

۱۲. همان مأخذ، ص ۳۰۵.

بودند و رجال کاردان و شایسته زمام امور کشور را به دست داشتند. چنان که دیدیم، در ترکیب این نخبگان سیاسی اروپاییان جایگاه والایی داشتند. به نوشته هامر پورگشتال، شاهان عثمانی (در بخش مهمی از تاریخ این کشور) معمولاً یک زن عقدی را به همسری می‌گرفتند و حق داشتن چهار زن عقدی به اتباع اختصاص داشت و شامل سلطان نمی‌شد. همسر سلطان نه از میان اعضای خاندانهای سرشناس و معتبر عثمانی یا سایر ممالک اسلامی بلکه از میان کنیزانی برگزیده می‌شد که از طفولیت برای این کار تربیت شده بودند.^۱ رویه فوق بر این فلسفه مبتنی بود که همسر سلطان وقت و مادر سلطان بعد نباید خویشاوندانی داشته باشد که بتوانند از طریق این پیوند خود را به قدرت و ثروت رسانند یا به مداخله در امور حکومتی بپردازند. به تعبیر هامر پورگشتال، سلطانی که از این زنان متولد شده باشد، «به واسطه نداشتن اقوام و ارحام و بستگانی دیگر در سلطنت و پادشاهی آزاد و خالی از قید خواهد بود.»^۲ به همین دلیل است که مردم عثمانی گاه به تحقیر از سلاطین خود با عنوان «کنیززاده» یاد می‌کردند.^۳ عثمان دوم اولین سلطانی بود که تصمیم گرفت از میان اتباع عثمانی زن بگیرد و همزمان چهار زن عقدی داشته باشد. او دختر صدر اعظم را به زنی گرفت و با دختر مفتی (شیخ الاسلام) نامزدی کرد و سرانجام با شورش مردم مقام و جان خود را از دست داد. بی‌اعتنایی به سنن و قواعد همسرگزینی سلطان از مواردی بود که شورش و خلع و قتل عثمان دوم را سبب شد. به‌رغم این تدابیر، نهاد سلطنت موروثی در ذات خود محکوم به فساد و انحطاط است و تداوم طولانی سلطنت در یک خاندان دارای پیامدهای مخرب اخلاقی و فرهنگی است. فسادی که از عصر سلیمان از طریق کنیزان مجهول‌الهیویه و مشکوک چون روکسلانه (همسر سلیمان و مادر سلیم دوم) و نوریانو سلطان یهودیه (همسر سلیم دوم و مادر مراد سوم) و خواجگان بر جرمسرا و دولت عثمانی حاکم شد. تأثیرات فرهنگی و

۱. ظاهراً این رویه از زمان سلیمان فاتونی مرسوم شد. همسر سلیم اول (پدر سلیمان)، به نام آسیه خاتون، دختر منگلی‌گرای اول، خان کریمه، بود. البته این سنت، که پورگشتال مورد توجه قرار داده، بدان معنا نیست که سلاطین عثمانی تنها به یک زن بسنده می‌کردند. خود سلیمان چهار زن داشت ولی روکسلانه (خیره سلطان) به عنوان همسر اصلی او شناخته می‌شد. از این زمان نامی از تبار و خاندان بومی همسران سلاطین نمی‌یابیم تا دوران عثمان دوم که دو زن عقدی گرفت؛ اولی دختر شیخ‌الاسلام اسعد افندی بود و دومی نوه پرتو پاشای صدر اعظم. بنگرید به فهرست زنان سلاطین عثمانی در:

<http://www.sman.i7.entt.en.ish/misc/wife.htm>

۲. پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۱۸۰۸.

۳. سلطان مراد چهارم شبی با لباس مبدل در حال گردش در شهر استانبول بود که به مردی مست به نام مصطفی بگری برخورد که می‌خواست استانبول را با «کنیززاده» (سلطان) یکجا به بجای یک شیشه شراب خریداری کند. (هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۰۵۸).

حتی ژنتیکی خود را بر جای نهاد. نماد این فساد را می‌توان در شخصیت فاسد و میگسار سلیم دوم به روشنی دید که با سیره سلاطین سلف، مثلاً مراد دوم،^۱ به کلی تفاوت داشت.

ب: انحطاط و فساد ساختار سیاسی عثمانی از انفجار جمعیت، و به تبع آن، تورم دیوان‌سالاری عثمانی و بحران مالی - اقتصادی نیز نشئت می‌گرفت که آثار آن از نیمه دوم سده شانزدهم میلادی و مقارن با سلطنت سلیم دوم رخ نمود. تقارن این تحول با فساد شخصی سلیم دوم و اطرافیانش پدیده شومی به نام ارتشاء و فساد اداری را در بدنه دیوان‌سالاری عثمانی گسترش داد. در سده‌های هفدهم و هیجدهم رشوه‌خواری و فساد مالی و خرید و فروش مشاغل و مناصب حکومتی رواج فراوان یافت و این فساد اداری به روزنه‌ای مهم برای نفوذ توطئه‌گران غربی در ساختار سیاسی عثمانی بدل شد.

۶. تحجر دینی و انحطاط اندیشه سیاسی

گسترش و اقتدار طریقه‌های درویشان (اهل تصوف) از یک سو و ظهور گروه‌های خشک‌اندیش و تحجرگرا در میان فقها از سوی دیگر، تعارض فرهنگی بزرگی در عثمانی سده‌های هفدهم و هیجدهم میلادی پدید آورد که در انحطاط و انجماد فکری عثمانیان مؤثر بود. اندیشه اجتماعی و سیاسی در چارچوب‌های سنتی - فقهی یا عرفانی - مجوس ماند، متفکران در برابر پدیده‌ها و تحولات جدید محافظه‌کار و مقاوم شدند و چنان به برتری تزلزل‌ناپذیر تمدن اسلامی، در معنای عثمانی آن، باور کردند که، به رغم همجواری، تحولات سرنوشت‌ساز به سود اروپای غربی را در نیافتند.

برجسته‌ترین نماد این تحجر را در اندیشه و عملکرد گروه موسوم به «پیروان قاضی‌زاده» می‌توان دید که دوران اقتدار آن مقارن با دهه‌های ۱۶۳۰ تا ۱۶۵۰ میلادی است. بنیادگذار این جمعیت فقهی به نام محمد افندی قاضی‌زاده (۹۹۰-۱۴۰۵ق/۱۵۸۲-۱۶۳۵م) معروف به کوچوک قاضی‌زاده، بود و پیروان او به «قاضی زاده‌لر» (پیروان قاضی‌زاده) شهرت یافتند. پیروان قاضی‌زاده نگرش دینی خود را از کتاب طریقت محمدیه اثر محمد افندی پیرگیوی،^۲ فقیه سرشناس عثمانی، اخذ کردند.

۱. مورخان مراد دوم، بنیادگذار فتوحات عثمانی در قاره اروپا، را به عنوان یک «غازی» واقعی توصیف کرده و شخصیت او را آمیزه‌ای عجیب از جنگاوری و گوشه‌نشینی زاهدانه شمرده‌اند.

۲. محمد بن علی پیرگیوی (۹۲۸-۹۸۱ق / ۱۵۲۲-۱۵۷۳م). «بیرگیلی» نیز خوانده می‌شد. عالم دینی عثمانی که هنوز نیز در میان مردم عادی ترکیه معروف است. در شهر بالیکیسیر (واقع در شمال غربی آسیای صغیر) به دنیا آمد. در بالیکیسیر تحصیل کرد و سپس مدتی در استانبول به تحصیل و تدریس پرداخت. عطاءالله افندی، همشهری و دوستش، که معلم سلیم دوم بود، وی را به عنوان مدرس مدرسه‌ای که در شهر

بیرگیوی در عقاید خود صمیمی و در بیان آن بی‌پروا بود ولی در سده هفدهم این نظرات به دستاویزی برای گروهی از فقهای ریاکار و قدرت‌طلب بدل شد. قاضی زاده، مانند بیرگیوی، به منطقه بالیکیسیر تعلق داشت؛ خود بیرگیوی را ندیده ولی در نزد شاگردان او تلمذ کرده بود. او سپس در استانبول مستقر شد و به موعظه پرداخت و «چون بی‌قید و بند و زیبا سخن می‌گفت و راه جذب و جلب عوام را می‌دانست در اندک مدتی مشهور شد». به برکت این شهرت نزد مراد چهارم بار یافت و در سال ۱۰۴۱ق. / ۱۶۳۱م. امام مسجد جامع ایاصوفیه گردید. بدینسان، قاضی زاده که «فردی بس آزمند بود» به آرزویش یعنی تقرب به سلطان نائل آمد و توانست بر دربار و حرمسرا تأثیر فراوان نهاد. قاضی‌زاده به کارگیری برخی از آداب و رسوم و سنتی را که در زمان پیامبر اسلام (ص) رواج نداشت «بدعت» و حرام می‌دانست و صوفیان را بدترین بدعت‌گذاران در دین اسلام می‌شمرد. او فرمان مراد چهارم را در منع استعمال تنباکو و قهوه دستاویز قرار داد و به تحریم تنباکو دست زد. وی همچنین چرخیدن و سماع را خلاف شرع اعلام کرد و این فتوا را پیروانش با تعصب و سختگیری دنبال کردند. بعد از فوت قاضی‌زاده پیروان او قدرت فراوان یافتند و کسانی را که «بدعت»‌های پس از پیامبر اسلام (ص) را مجاز می‌دانستند تکفیر می‌کردند.^۱ پیروان قاضی‌زاده نظارت خود را بر بیشتر مؤسسات و بنگاههای دینی گسترده؛ از این طریق به ثروت قابل ملاحظه‌ای دست یافتند و توانستند با توزیع سخاوتمندانه رشوه‌های به دست آمده اساس اقتدار خود را استوار کنند. آنان با دخالت مستقیم در امور دولت از روند اصلاحات و نوسازی جلوگیری می‌کردند. افکار گروه قاضی‌زاده لریه دربار نیز راه یافت و نه تنها ملکه مادر و خواجگان و بسیاری از زنان حرم بلکه باغبانها و دربانها را نیز تحت تأثیر قرار داد.^۲ «جسورترین و ریاکارترین»^۳ واعظی که بعد از قاضی‌زاده رهبری این جماعت را به دست گرفت، شیخی معروف به استوائی افندی اهل شام بود:

{ استوائی | شیخ عربی بود که در دمشق شخصی را به قتل رسانده، فراراً به اسلامبول رفت و داخل بستگان مسجد ایاز صوفی شد و در آنجا به درس دادن اطفال

→ بیرگی (واقع در غرب آسیای صغیر) احداث کرده بود، گمارد. در این شهر او در اثر طاعون درگذشت. بیرگیوی مانند این تیمیه، بنیادگذار سلفی‌گری، هرگونه نوآوری در اسلام را «بدعت» و حرام می‌دانست. نظراتش، مانند حرمت تدریس قرآن در ازای پول، او را در تعارض با برخی از فقها قرار داد. دارای تألیفات متعدد است و کتاب وصیتنامه او هنوز به عنوان رساله دینی مورد استفاده مردم در ترکیه است. (*The new compedia of* . sam. Leiden J. n. o. . 19 . p.1)

۱. اوزون چارشلی، همان مأخذ، ج ۳، صص ۲۵۹-۲۶۷

۲. شای، همان مأخذ، ج ۱، صص ۳۵۷

۳. اوزون چارشلی، همان، مأخذ، ج ۳، صص ۲۶۲

مردم مشغول گردید. چون همیشه در پای ستون سنگ سماق نشسته تدریس می‌نمود، او را شیخ استوانی [استوانه‌ای] لقب دادند. جمع کثیری از پاژها و باغبانان و شربنداران سرای، روزها در پای منبر او حاضر شده، مرید و معتقد او گردیدند. کار شیخ چنان بالا گرفت که در خاص اود (اطاق خاصه) منبری از برای او گذاشتند و اذن دادند که در آنجا مشغول وعظ شود. پنج شش نفر از مشایخ سایر مساجد خود را به او بسته از بالای منبر به سلسله دراویش و عرفا لعن کرده دشنام می‌دادند، به خصوص از دراویش سلسله مولوی و خلوتی که نی می‌نواختند و رقص و وجدی داشتند.^۱

شیخ استوانی در اوایل سلطنت محمد چهارم قدرت فراوان داشت تا بدان حد که بسیاری از انتصابات با نظر او انجام می‌شد. او را ریاکار و فاسد توصیف کرده‌اند که مناصب را به بالاترین پیشنهاد دهنده می‌فروخت.^۲ پوریتانیسم شیخ استوانی و دعاوی اصالت‌گرایانه او سخت ظاهر سازانه و عوام‌فریبانه بود و مثلاً احداث مسجد با بیش از یک مناره را خلاف سنت پیامبر (ص) و بدعت و حرام می‌دانست.^۳ از ترک احمد، یکی از رهبران جمعیت پیروان قاضی زاده، پرسیدند که در زمان رسول اکرم (ص) چاقچور و شلوار وجود نداشت، آیا استفاده از آنها بدعت نیست؟ پاسخ داد: بدعت است، باید از لنگ استفاده کرد. درباره قاشق پرسیدند، بدعت دانست و بر خوردن غذا با دست نظر داد. پرسیدند اگر استعمال قاشق حرام باشد، صنف قاشق‌سازان و قاشق‌فروشان چه کنند؟ پاسخ داد: مسواک و تسبیح درست کنند. حسین بیگ معن اوغلو،^۴ مورخ عثمانی، می‌نویسد: «آنها به هرگونه بی‌عفتی و بی‌اخلاقی دست زده، تنها با تراشیدن و یا کوتاه کردن سیبیل‌شان می‌خواهند نشان دهند که سنت را رعایت می‌کنند.»^۵

در بررسی عملکرد جمعیت پیروان قاضی زاده آن‌چه از اهمیت بیشتر برخوردار است پیامد سیاسی عملکرد ایشان است. آنان زمانی به آشوب‌گری و آزار مردم به بهانه مبارزه با بدعت و حفظ اصالت دین دست زدند که حکومت عثمانی از بیرون مورد

۱. هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۱۸۶.

۲. همان مأخذ، ص ۳۶۰.

۳. حسین بیگ معن اوغلو کوچک‌ترین پسر امیر فخرالدین دوم از طایفه بنی‌معن و رئیس دروزیان لبنان است که در زمان مراد چهارم به همراه دو پسرش به قتل رسید. حسین بیگ معن زاده در دربار مراد بزرگ شد و در عهد سلطان محمد چهارم مدتی به عنوان سفیر به هند رفت. او به عنوان یکی از مورخان بزرگ سده هفدهم عثمانی شناخته می‌شود. برای آشنایی با طایفه دروزی و امیر فخرالدین دوم معن بنگرید به: ابوعزالدین نجلام، تحقیقی جدید در تاریخ، مذهب و جامعه دروزیان، ترجمه احمد نمایی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.

۴. اوزون چارشلی، همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۷۰.

تهدید نظامی قدرتهای غربی قرار داشت و از درون دچار بحران بود.^۱ سختگیریهای این گروه عملاً مردم را به ستوه آورده و ایشان را به صفوف شورشیان جلالی،^۲ که طی این سالها ثبات و نظم را از ولایات عثمانی سلب کرده بودند، سوق می داد. به عبارت دیگر، عملکرد این گروه را باید به جهت گسترش نارضایتی در میان مردم و ساقط کردن حکومت عثمانی، که در حوالی نیمه سده هفدهم میلادی در آستانه فروپاشی قرار داشت، ارزیابی کرد.

عملکرد جمعیت پیروان قاضی زاده را به دو دلیل دیگر نیز می توان مشکوک ارزیابی کرد:

اول، پشتوانه سنگین مالی است که شیخ استوانی از آن برخوردار بود. به نوشته مصطفی نعیم، مورخ نامدار عثمانی،^۳ بدره های مهروموم شده پول مخفیانه به دست او می رسید. ظاهر امر این بود که هواداران ثروتمندش این پول ها را می دهند. «این پول ها را حتی تجار هندوستان نیز نمی توانستند به دست آورند.»^۴

دوم، نقشی است که جمعیت پیروان قاضی زاده در مخالفت با بهائی افندی، شیخ الاسلام عثمانی، ایفا نمودند. علت ظاهری مخالفت این گروه با بهائی افندی فتوای او در باب عدم حرمت استعمال قهوه و تنباکو و مخالفتش با حرکت های افراطی بر ضد درویشان بود. پورگشتال می نویسد:

بهائی افندی [مفتی] را نیز به آن سلسله های اهل تصوف نسبت می دادند. زیاد بدگویی کرده طعن و لعن می نمودند. بهائی افندی مفتی از وقتی که استعمال قهوه و تنباکو را اجازه و فتوا داده بود، متشرعین از او رنجیده بودند.^۵

این تحریکات پیروان قاضی زاده بر ضد بهائی افندی با اقدامات مشابهی از سوی سر تامس بندیش،^۶ سفیر انگلستان در باب عالی، همزمان بود. در سال ۱۶۵۰ بهائی افندی

۱. همان مأخذ، ص ۲۶۹. ۲. شاور، همان مأخذ، ج ۳، ص ۳۵۷.
 ۳. مصطفی نعیم (۱۶۵۵-۱۷۱۶) مؤلف تاریخ نعیم؛ این کتاب از اولین متونی است که به وسیله ابراهیم متغرفه در استانبول به چاپ رسید (۱۷۳۳). چاپ بعدی این اثر در سالهای ۱۸۶۳-۱۸۶۴ در شش جلد بود (The encyclopaedia of islam, 199, o. 1, pp. 917-918).
 ۴. اوزون چارشلی، همان مأخذ، ج ۳، ص ۴۷۹ (تاریخ نعیم)، ج ۶، صص ۲۲۲، ۲۲۴.
 ۵. هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، صص ۲۱۸۶-۲۱۸۷.

۶. Sir Thomas Blandish

سر تامس بندیش در دوران انقلاب بورژوازی انگلستان در عثمانی (۱۶۴۷-۱۶۶۱) بود. او دو سال پیش از اعدام چارلز اول سفير شد و تا پایان حکومت کامولت و اعاده سلطنت و بازگشت چارلز دوم در این سمت بود. ثبات بندیش به دلیل پیوند او با گردانندگان کمبانی لوانت بود. خود وی نیز در فعالتهای تجاری

به علت برخی سوءاستفاده‌های اسپنسر برتن^۱، کنسول انگلستان در ازمیر، با بندیش درگیر شد. این حادثه در زمان جنگ عثمانی و ونیز روی داد. بهائی افندی به سفیر انگلیس گفته بود:

شما با دولت صلح و دوستی نموده در باطن خیانت می‌نمایید؛ و خبر داریم که شما به دولت ونیدیک [ونیز] با کشتی و آذوقه مدد می‌نمائید. ایلچی جواب داد که ما به همه کس کشتی کرایه داده حبوبات می‌فروشیم. شما هم اگر بخواهید بدون مضایقه کرایه خواهیم داد.

نزاع بالا گرفت و مفتی سفیر انگلیس را زندانی کرد. اختلاف بهائی افندی با سر تامس بندیش به عزل و تبعید مفتی انجامید و فردی به نام بکتاش آقا شیخ‌الاسلام جدید عثمانی شد که «به جاه و عزت حریرص‌تر از مال و دولت بود» و چون در پی حمایت گروهی از رجال سیاسی عثمانی از دیپلماتهای اروپایی به قدرت رسیده بود او را به هجو «مفتی ایلچیها» می‌خواندند.^۲

دو سال بعد (ژوئن ۱۶۵۲)، ترخونچی احمد پاشا، صدراعظم اصلاح‌طلب، به قدرت رسید و بار دیگر بهائی افندی شیخ‌الاسلام عثمانی شد.^۳ این بار نیز پیروان قاضی‌زاده آشوبگری را آغاز کردند. این در زمانی است که گروهی از علما اثبات نادرستی عقاید پیروان قاضی‌زاده را ضرور یافته و رساله‌هایی در نقد منبع اصلی فکری ایشان، طریقت محمدیه، نگاشتند. نخست، عبدالاحد نوری، خلیفه (جانشین) سیواسی افندی، ردیه‌ای بر کتاب بیرگیوی نوشت. استوانی و مریدانش به جای آنکه از طریق علمی به رساله نوری پاسخ دهند، در صدد تکفیر تمامی کسانی برآمدند که به نقد کتاب بیرگیوی می‌پرداختند. ابتدا به ملایی فاضل به نام محمد، که چون کرد بود «قورد محمد»

→ درگیر بود. پسرش کنسول انگلیس در قاهره بود و در پایان بدون پرداخت دیون خود از مصر گریخت. (Fred Ford, A History of the Ottoman Empire, London: Routledge, 1979, pp. 78-79.)
دسیسه‌گر و مالی همچنان پابرجا بود. از دهه ۱۶۳۰ آنتونیو کارواخان در رأس یهودیان مخفی انگلستان جای داشت. او تاجری بزرگ بود و قاعدتاً از طریق شبکه تجاری خود در مدیترانه و شرق، یک سازمان اطلاعات خارجی را برای حکومت کامنولث اداره می‌کرد. از سال ۱۶۴۳ خانه اسحاق لویز سواسو، تاجر بزرگ هلند و سفیر یرتغال در لندن، محل اجتماع سران جامعه یهودیان مخفی مستقر در انگلستان بود. او همان کسی است که سرمایه لازم را برای صعود ویلیام اورانژ به سلطنت انگلیس فراهم آورد. (بنگرید به: زرسالاران، ج ۲، صص ۹۸-۹۹، ۱۰۲)

1. Spencer Burton.

اسپنسر برتن در سالهای ۱۶۴۹-۱۶۵۷ کنسول انگلستان در ازمیر بود.

۲. هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، صص ۲۱۸۹-۲۱۹۱. ۳. همان مأخذ، ص ۲۲۲۷.

و «کرد ملا» خوانده می‌شد، حمله کردند. کرد ملا رساله‌ای در نقد طریقت محمدیه نگاشته و نادرستی احادیث مورد استناد در کتاب بیرگیوی را نشان داده بود. پیروان قاضی‌زاده خواستار قتل کرد ملا شدند و او از ترس مخفی شد.^۱ تهاجم بعدی بر ضد یکی از علمای تاتار استانبول به نام حسین افندی کفهای بود که به «تاتار امامی» شهرت داشت. او نیز، که شخصی دقیق و موشکاف بود، اعلام کرده بود که احادیث مندرج در کتاب بیرگیوی معتبر نیست. تاتار امامی نزد بهائی افندی رفت و خواستار مناظره با شیخ استوانی و سایر رهبران جمعیت قاضی‌زاده شد. هیچ یک حاضر به مناظره نشدند. آنان به سلطان شکایت بردند که «مدعی شدن بر کتاب عقاید بیرگیوی مثل مدعی شدن بر شریعت اسلام است، باید به بهائی افندی حکم شود تا هرچه کتاب در رد آن نوشته شده‌اند همه را مفقود و معدوم‌الانثر نماید.» پیروان قاضی‌زاده از سلطان محمد چهارم فرمانی دال بر اعتبار کتاب بیرگیوی گرفتند و در صفر ۱۰۶۳ق. / ژانویه ۱۶۵۳م. پس از برگزاری یک جلسه مشورتی، اعلام کردند که حذف مناظره با حسین افندی کفهای لازم نیست و کتاب بیرگیوی معتبر است. بهائی افندی اندکی بعد درگذشت.^۲

در همین زمان، برای نخستین بار در تاریخ عثمانی، یکی از فقها به نام احمد افندی بیاضی‌زاده اقدام به سنگسار کردن یک زن شوهردار زانیه کرد. «این حد شرعی... [تاکنون] در حق کسی جاری نشده بود.» داستان سنگسار کردن زن پینه‌دوز به دستمایه هجو و طنز بدل شد و مورخان در ذم بیاضی‌زاده مطالبی نوشتند.^۳

واپسین آشوب پیروان قاضی‌زاده در روزهای نخستین صدارت محمد کوپرولو (سپتامبر ۱۶۵۶) رخ داد و بهانه ایشان «بدعت‌هایی مانند استعمال قهوه و تنباکو بود. کوپرولو این آشوب را با قاطعیت سرکوب کرد و شیخ استوانی و ترک احمد و سایر سران جمعیت قاضی‌زاده را به قیصر تبعید نمود.^۴

جایگاه عوامل اصلی و فرعی در انحطاط عثمانی

در بررسی علل انحطاط عثمانی باید نقش عوامل چهارگانه نخستین (افزایش جمعیت و عدم تناسب آن با اراضی زیر کشت، تأثیر سلطه غربیان بر قاره اروپا و ظهور اقتصاد جدید پلانت‌کاری، گشایش راه دریایی تجارت غرب با شرق، خرابکاری و مقابله نظامی و اطلاعاتی قدرتهای اروپایی معارض عثمانی) را اصلی دانست و دو عامل بعدی

۱. اوزون چارنلی، همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۷۹.

۲. هامر پورکشتال، همان مأخذ، ج ۲، صص ۲۲۲۸-۲۲۲۹، ۲۲۴۱.

۳. همان مأخذ، ص ۲۲۴۱، ج ۲، صص ۲۶۱۹، ۲۶۲۳، ۲۶۲۴.

۴. همان مأخذ، ج ۳، صص ۲۳۰۲-۲۲۰۳، اوزون چارنلی، همان مأخذ، ج ۳، ص ۴۶۷.

(گسترش فساد در ساختار سیاسی و تحجر اندیشه دینی و سیاسی) را فرعی تلقی کرد. در کتاب زرسالاران بررسی مفصلی درباره ساختار و فرهنگ سیاسی اروپای غربی در طول سده‌های متمادی به دست داده و موارد فراوانی از سیطره فساد بر ساختار سیاسی غرب را ذکر کرده‌ام. دوران سلطنت هانوررها در سده هیجدهم نمونه گویایی است. اگر در عثمانی نیمه اول سده هفدهم با سلطنتی هرزه و بدکار چون ابراهیم آشنا می‌شویم به یاد داشته باشیم که در انگلستان نیمه دوم سده هیجدهم نیز شاهی بدکار و هرزه و دائم‌الخمر چون جرج چهارم سلطنت می‌کرد. نمونه چنین فرمانروایانی در تاریخ اروپای غربی فراوان است؛ و چنین نیست که در غرب، به رغم شاهان، رجالی سالم و فرزانه زمام امور را به دست داشتند. برای مثال، والیول راه، که در عصر صدارت او بنیادهای مالی تکوین امپراتوری جهانی بریتانیا شکل گرفت، به عنوان دولتمردی بدکردار و به کلی فاسد شناخته می‌شود.^۱ در زمینه نقش تحجر اندیشه دینی نیز باید توجه کرد که این تحجر و تعصب دینی در اروپای سده‌های هفدهم و هیجدهم اندک نیست.

بنابراین، فساد در ساختار سیاسی و تحجر در اندیشه دینی را نباید به عنوان عواملی تعیین کننده و سرنوشت‌ساز ارزیابی کرد. برای رسیدن به شناختی عینی و به دور از ذهن‌گرایی و خیال‌پردازی از علل واقعی تفوق غرب و افول عثمانی، و سایر دولتهای غیرعربی، باید بر توضیحاتی که درباره نقش عوامل چهارگانه نخستین گفته شد تأکید کنیم و فساد در ساختار سیاسی و تحجر در اندیشه و ایستایی در فرهنگ را به نوبه خود به عنوان پیامد و معلول عوامل فوق بشناسیم.

پیوست: قاضی بدرالدین سماون، دسیسه‌گر یا انقلابی؟

پس از تهاجم تیمور گورکانی و قتل بایزید اول، دولت عثمانی دورانی از فروپاشی و هرج و مرج را طی کرد تا سرانجام به دست سلطان محمد چلبی احیاء شد. در این زمان، شورش بزرگ در مخالفت با دولت عثمانی آغاز شد که رهبری آن را فردی به نام بدرالدین، پسر قاضی شهر سماون (واقع در شمال غربی یونان)، به دست داشت. این شورش در سال ۸۱۹ق. / ۱۴۱۶م. رخ داد. حسن بیگ روملو می‌نویسد: «هم در این سال پسر قاضی سماون دعوی سلطنت کرد. سلطان محمد سپاه بسیار به دفع وی ارسال نمود.»^۲ این شورش به شدت سرکوب شد و بدرالدین در ۱۸ دسامبر ۱۴۱۶ به فتوای مولانا خلیل کشته شد. ظاهراً بدرالدین و سایر رهبران شورش برای جلب حمایت مردم

۱. بنگرید به: زرسالاران، ج ۳، صص ۳۲۲-۳۲۳.

۲. حسن بیگ روملو. احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۲۹. ص ۱۳۶.

شعارهایی به سود مالکیت اشتراکی سر می‌دادند. این امر سبب شده که، بدون توجه به سایر ابعاد شورش، در دوران اخیر برخی نویسندگان مارکسیست از بدرالدین چهره یک انقلابی خلقی را به دست دهند. ارنست ورنر، استاد تاریخ سده‌های میانه در دانشگاه کارل مارکس لایپزیک، بدرالدین را با توماس مونتسر مقایسه کرد و او را به عنوان رهبر یک قیام خلقی معرفی نمود. مع‌هذا، شهرت بدرالدین به عنوان رهبر قیام توده‌های فقیر به طور عمده ناشی از منظومه‌ای است که ناظم حکمت، شاعر کمونیست ترکیه، به نام او سرود. ناظم حکمت از طریق کتاب شرف‌الدین یالتکایا^۱ با بدرالدین آشنا شد و تحت تأثیر این کتاب منظومه معروف خود را سرود. منظومه ناظم حکمت در سال ۱۹۳۶ منتشر شد. در سال ۱۹۵۲ ناظم حکمت در مصاحبه با نشریه اسمنا، چاپ مسکو، گفت: بدرالدین سازمانده و رهبر بسیار بزرگ یک نهضت خلقی در ترکیه است که پانصد سال پیش زندگی کرده است. جالب توجه اینکه بعد از به پایان آوردن کار سرایش منظومه و هنگام بازخوانی آن متوجه شدم که چهره قهرمانم به گونه حیرت‌انگیزی به چهره لنین شباهت دارد. آری، خطوط چهره قهرمانم را مانند خطوط چهره لنین محبوب تصویر کرده بودم.^۲

بدرالدین یهودی تبار بود. نام پدر وی، اسرائیل، است؛ نامی که، به نوشته آرتور کستلر، اندیشمند یهودی، تنها به یهودیان اختصاص دارد.^۳ در شورش بدرالدین یهودیان نقش فعال داشتند. به نوشته شرف‌الدین یالتکایا، «در بین روی‌آوردگان به شیخ و خلفایش بیش از ترکان، یهودی‌ها و مسیحیان دیده می‌شدند.»^۴ بجز بدرالدین، که ظاهراً رهبری معنوی شورش را به دست داشت، طورلاغ کمال و بورکلوجه مصطفی رهبران اصلی شورش بودند. طورلاغ کمال یهودی بود و در همان زمان به این عنوان شهرت داشت. روملو می‌نویسد: قشون اعزامی سلطان محمد در مغنسیا «جهودی کمال نام را که با جمعی از جهودان مخالفت کرده بودند به قتل آورد.»^۵ بورکلوجه مصطفی نیز نسبت به مسیحیان همدلی فراوان نشان می‌داد. نوشته‌اند: بورکلوجه و مریدانش «در هر جا که به یک مسیحی برخورد می‌کردند از او چنان استقبال می‌نمودند که گویی فرستاده‌ای است از طرف حضرت حق.»^۶

بدرالدین فاقد مختصات یک رهبر انقلابی توده‌های فرودست مردم بود، او پس از

۱. شرف‌الدین یالتکایا. شیخ بدرالدین پسر قاضی سماون، استانبول، مطبعه اوقاف اسلامی، ۱۹۲۴.

۲. رحیم رئیس‌نیا، بدرالدین مردکی دیگر، تهران: آگاه، چاپ اول، ۱۳۶۱، صص ۹۵-۹۷.

۳. آرتور کستلر، خزران، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱، ص ۱۶۸.

۴. رئیس‌نیا، همان مأخذ، ص ۵۸، د. احسن التواریخ، ج ۱، صص ۱۳۶، ۶۷۰.

۶. رئیس‌نیا، همان مأخذ، ص ۵۶.

تحصیل در بیت المقدس، که مرکز فعال کابالیست‌ها و «صوفیان» دسیسه‌گر یهودی به شمار می‌رفت، به قاهره رفت و مدتی معلم پسرالظاهر سیف‌الدین برقوق، سلطان مملوک مصر، بود. این شاگرد بدرالدین بعدها با نام الناصر ناصرالدین فرج سلطان مصر شد. در همین دوران است که بدرالدین به جامه اهل تصوف درآمد. او در مسیر بازگشت به موطن خود از تبریز سردرآورد و در حوالی سالهای ۱۴۰۲-۱۴۰۳ در این شهر با امیر تیمور گورکانی ملاقات کرد و از الطاف او برخوردار شد. در این زمان تیمور از فتح آناتولی باز می‌گشت و معروف است که می‌خواست بدرالدین را با خود به آسیای میانه ببرد. این ملاقات مقارن است با مرگ یا قتل بایزید که در اسارت تیمور بود. به دلیل این ارتباط نزدیک با تیمور است که ریثت یلکنجی در نشریه تاریخ دنیاسی (۱۹۵۰) بدرالدین را «جاسوس تیمور» خوانده است.^۱ سپس، بدرالدین در ادرنه مستقر شد و به دربار موسی چلبی راه یافت و در حوالی سال ۱۴۱۰ موسی او را در مقام مفتی و قاضی القضاات دولت خود منصوب کرد. موسی پسر بایزید و رقیب برادرش، محمد، بود. با پیروزی محمد چلبی بر موسی و احیاء دولت عثمانی (ژوئیه ۱۴۱۳)، بدرالدین خلع و تبعید شد ولی اندکی بعد (۱۴۱۶) شورش خود را آغاز کرد. به نوشته استانفورد شاور، بدرالدین از حاکم مسیحی والاشی پول گرفت تا در سراسر بخش‌های اروپایی عثمانی آتش شورش را شعله‌ور کند؛^۲ و «همه آنانی که پس از شکست موسی مقام و منزلت خود را از دست داده بودند» در صف حامیان شورش بدرالدین جای گرفتند.^۳ کسلینگ، استاد دانشگاه مونیخ، می‌نویسد: «اسنادی وجود دارد که نشان می‌دهد پیروان جنبش بدرالدین در روملیه حتی تا دوران سلیمان باشکوه نیز بوده‌اند. بعد از مرگ قهرمان‌شان برخی از آنان به جنبش صفویه، که اکنون از نظر سیاسی فعال بود، پیوستند و بقیه در طریقت‌های متعدد، به ویژه، بکتاشیه، جذب شدند».^۴

اصلاحیه

در مقاله اینجانب مندرج در فصلنامه تاریخ معاصر ایران (شماره ۲۳، پاییز ۱۳۸۱) با عنوان «سر شاپور ریپورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» اشتباهی رخ داده که بدینوسیله اصلاح می‌شود. فردی که در ردیف اول تصویر شاپور ریپورتر و دیگران در مدرسه فیروز بهرام (نفر وسط) قرار دارد، به اشتباه محمد مسعود شناسایی شده و بر این اساس در صفحه ۱۱۰ مسعود را به عنوان همشاگردی شاپور مطرح کردم. طبق نظر کارشناسان واحد عکس مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تصویر فوق به فرد دیگری تعلق دارد. لازم به توضیح است که داوری اینجانب در مورد نقش مطبوعاتی و سیاسی و شخصیت فردی محمد مسعود به قوت خود باقی است.

عبدالله شهبازی

۱. همان مأخذ، ص ۸۹. ۲. شاور، همان مأخذ، ج ۱، ص ۸۸. ۳. همان مأخذ، ص ۸۹.

۴. J.Kiss in "adr a Din. Kadi amawna", The encyclopaedia of sam. o. p. 89.